

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

نسبت به آیه 28 سوره بقره «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» بیان شد که قسمت اول آیه « كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ » احتجاج در مقابل کفار است و در مقام اثبات مبدأ است ، خدا می فرماید : شما که خودتان نمی توانستید خودتان را به وجود بیاورید، یک موجودی که غیر مخلوق است باید شما را به وجود بیاورد و آن موجود غیر مخلوق، خداوند تبارک و تعالی است. و این قسمت از آیه «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» اخبار است.

البته مرحوم علامه مجلسی می گوید: این آیه از ادله ی اثبات حشر است. و بعضی از بزرگان هم گفته اند این آیه هم اثبات مبدأ و هم اثبات معاد می کند. ولی نظر مختار این است که آیه فقط در مقام اثبات مبدأ است و دلالتی بر اثبات معاد نمی کند بلکه اخبار از معاد می کند.

بررسی روایتی در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) در تبیین آیه 28 سوره بقره

«قَالَ الْإِمَامُ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِكُفَّارِ قُرَيْشٍ وَ الْيَهُودِ: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ الَّذِي دَلَّكُمْ عَلَى طُرُقِ الْهُدَى وَ جَنَّبَكُمْ أَنْ أَطَعْتُمُوهُ سُبُلَ الرَّدَى وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فِي أَصْلَابِ آبَائِكُمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِكُمْ فَأَحْيَاكُمْ أَخْرَجَكُمْ أَحْيَاءً ثُمَّ يُمِيتُكُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَ يُفَبِّرُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ فِي الْقُبُورِ وَ يُنْعِمُ فِيهَا الْمُؤْمِنِينَ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ وَلَايَةِ عَلِيٍّ ع، وَ يُعَذِّبُ فِيهَا الْكَافِرِينَ بِهِمَا ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فِي الْآخِرَةِ - بِأَنْ تَمُوتُوا فِي الْقُبُورِ بَعْدُ، ثُمَّ تُحْيَوْنَ^[1] لِلْبَعْثِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تُرْجَعُونَ إِلَى مَا وَعَدَكُمْ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى الطَّاعَاتِ - إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِيهَا، وَ مِنْ الْعِقَابِ عَلَى الْمَعَاصِي إِنْ كُنْتُمْ مُقَارِفِيهَا.»^[2]

در این روایت «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» را به «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فِي أَصْلَابِ آبَائِكُمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِكُمْ» معنا کرده؛ یعنی شما در اصلااب امهات بودید، «يُحْيِيكُمْ» را به برزخ فی القبور معنا کرده، «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فِي الْآخِرَةِ - بِأَنْ تَمُوتُوا فِي الْقُبُورِ بَعْدُ» دوباره بعد از مردن در قبر، برای بعث احیا می شوید.

راجع به تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) در بحث مکاسب محرمة مفصل بحث کردیم. از جهت سندی تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) اعتباری ندارد. هم روایت مرسل است و هم منصوب به امام عسکری (علیه السلام) است.

اما از جهت دلالت، در روایت «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» به احیای در عالم قبر معنا شده و این برخلاف آن برداشتی است که بیان نمودیم و آن این بود که گفتیم این قسمت آیه در مقام اخبار است و مراد از «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» احیای در روز قیامت است نه احیای در عالم قبر،

در ضمن احیایی در عالم قبر(برزخ) که به مجرد موت حاصل می شود تعبیر «تَمَّ» معنا ندارد. حالا این مشکلی برای بحث ایجاد نمی کند زیرا روایت، اعتباری ندارد.

دایره شمولیت حجیت خبر واحد نسبت به روایات تفسیری از دیدگاه حضرت استاد و نقد بر علامه طباطبائی

مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) معتقدند که ادله‌ی حجّیت خبر واحد، فقط شامل خبر واحدی که متضمن بیان حکم شرعی است می شود. اما خبر واحدی که می آید یک آیه‌ای را معنا می کند، این اخباری که در ذیل آیات آمده، از ادله حجیت خبر واحد خارج است و شامل این خبرها نمی شود.^[3]

ولی ما به تبع بزرگانی مثل مرحوم خوئی و مرحوم والد (رضوان الله تعالی علیهم)، قائل هستیم، آن دلیلی که خبر واحد ثقه را حجّت قرار می دهد، نسبت به مضمون خبر مطلق است و فرقی نمی کند این خبر متضمن حکم باشد یا متضمن غیر حکم باشد. این خبر مربوط به تاریخ، تفسیر یا احکام شرعی باشد. در هر صورت حجیت خبر واحد همه را، حتی اعتقادات را نیز شامل می شود.

بنابراین اگر روایتی بگوید در عالم برزخ این سوالات می شود، مشمول ادله‌ی حجیت قرار می گیرد. بلکه نسبت به یک سری امور اعتقادی که در موضوعش، یقین به نحو قطع موضوعی اخذ شده مانند یقین به خدا، یقین به توحید و یقین به معاد، باید به یقین رسید. چون در موضوع آنها یقین اخذ شده و خبر واحد فایده ندارد، تقلید فایده ندارد.

ولی در امور اعتقادی که در موضوع آن، یقین اخذ نشده، مانند خصوصیات معاد، جهنم چند درب دارد و در عالم قبر چه خصوصیات اتفاق می افتد، می توان به روایات خبر واحد عمل کرد.

منتها عمل در صورتی که سند داشته باشد ولی اگر مرسل باشد مثل این روایت، یا اشکالات دیگری داشته باشد، دیگر قابل عمل نیست.

بررسی آیه 259 از سوره مبارکه بقره

«أَوِ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^[4]

ترجمه و تبیین آیه

«أَوِ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» مثل کسی که بر یک قریه‌ای عبور کرد، حالا این چه کسی است؟ آیا از کفار بوده یا مؤمنین؟ آیا از مؤمنی عادی بوده یا پیامبر بوده؟ باید بررسی شود.

«وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» این قریه خراب شده بود. حالا خاویه به معنای خالی است یا خراب؟ باید بررسی شود. دید تمام مردم از بین رفتند «خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» تمام بناهایش ریخته، استخوان‌های مردم در این قریه همینطور رها شده.

«قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» خدا چطور می‌خواهد اینها را بعد از اینکه مُرده‌اند زنده کند.

جواب خدا این بود که «فَأَمَّا تِلْكَ الْأَمْثَلُ مِائَةً عَامٍ» خدا همین شخص را صد سال میراند، در امانه اختلاف است که آیا مُردن واقعی بوده یا مثل قضیه‌ی اصحاب کهف خدا این شخص را از هوش برد، به خواب برد. باید بررسی شود.

«ثُمَّ بَعَثْنَاهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ» خدا از او پرسید چه مقدار مکت کردی؟

«قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» یک روز یا کمتر! حالا اینجا چرا گفته «يَوْمًا» و بعد گفته «أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» کمتر از یک روز؟ این هم یک سؤال است.

«قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ» صد سال تو درنگ کردی و ماندی.

«فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ» نگاه کن به طعام و شرابت که هیچ تغییری نکرده. در مورد طعام و شراب که در آیه شریفه آمده آیا انگور، انجیر، آبلیمو یا عصیر، بوده تفاسیر مختلف است.

«وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ» به حمارت نگاه کن، در اینجا دو احتمال وجود دارد: 1. نگاه کن به حمار ببین حمار از بین رفته و استخوانش آنجا است. 2. یا اینکه او هنوز زنده است، صد سال بی آب و علف این حمار زنده است.

«وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» بعد فرمود نگاه کن به این استخوان‌ها که چطور اینها را دو مرتبه زنده می‌کنیم و گوشت روی آن قرار می‌دهیم،

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» هنگامی که برای او روشن شد گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری قادر است. حالا آیا این مؤید عصمت است یا اینکه از آیاتی است که دلالت بر این دارد که معصوم نبوده، اشتباه کرده، باید بررسی شود.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این آیه، یکی از آیاتی است که دلالت بر اثبات حشر دارد. بلکه واقعاً یکی از آیاتی است که از نظر تربیتی، خیلی مهم و برای موعظه، نافع است.

ارتباط آیه شریفه با آیه قبل (258) و آیه بعد (260)

اولین بحث در آیه 259 سوره بقره این است که این آیه، عطف به چیست؟

مرحوم علامه می‌فرماید: این سه تا آیه، با هم ارتباط دارند و متصل به یکدیگر هستند؛ یعنی «أَوِ الْذِي» در این آیه، معطوف بر آیه قبل «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ»^[5] است و «أَلَمْ تَرَ» بر سر این آیه هم در می‌آید یعنی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ».

در ادامه مرحوم علامه می‌فرماید: آیه سوم نیز همینطور است، «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ»^[6] یعنی «واذکر»، تعبیر ایشان این است که تقدیر این سه آیه این است «اذکر قصة المحاجة»؛ یعنی آن کسی که با ابراهیم محاجه کرد و قصه «الذی مرّ علی قریة» و قصه‌ی خود ابراهیم که «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»، پس در سه قضیه «اذکر» در تقدیر می‌باشد.

ارتباط آیه 259 به 258 خیلی روشن است ولی به نظر می‌رسد که «واو» در آیه 260 «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ» استینافیه است و خود «اذ» دلالت بر «اذکر» دارد پس عطف به آیه قبل نیست و اینکه مرحوم علامه می‌فرمایند: این سه آیه متصل و مرتبط به یکدیگر هستند، نسبت به آیه 259 با 258 است که ارتباط وجود دارد.

توضیح مفردات آیه 259 سوره بقره

1. «قریه»

«كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ»، کلمه «قریه» در لغت این چنین آمده «أَصْلُ الْقَرْيَةِ الْجَمْعُ مِنَ قَرَيْتِ الْمَاءِ وَ سُمِّيَتْ قَرْيَةً لِاجْتِمَاعِ النَّاسِ فِيهَا لِلإِقَامَةِ بِهَا»، کسی که آب را در یک جا جمع می‌کند عرب می‌گوید «قَرَيْتُ الْمَاءَ»، اصلاً کلمه «ده» ، قریه» به خاطر این است که چون افراد در آن جمع هستند، افرادی که در یک جا برای زندگی اجتماع می‌کنند آن جا را قریه می‌گویند. پس ترجمه آیه این می‌شود: کسی که بر یک قریه‌ای (جایی که مردم قبلاً در او اجتماع داشتند) عبور می‌کرد.

2. «خاویه»

«وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» این قریه، خاویه است. «خاویه»، یعنی «أَصْلُ الْخَوَا الْخَلَاُ يَا الْخَلَا»، «خُلُو»، خَوَا با خُلُو، یک معنا دارد به معنای خالی بودن است «يَبْدُوا خَوَاءُ الْأَرْضِ مِنْ خَوَائِهَا» خَوَا یعنی چه؟ «الْفُرْجَةُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ» فاصله‌ی بین دو چیز را می‌گویند خَوَاء، مثلاً می‌گویند این جسم خُلُل دارد یعنی در بین اجزایش فاصله وجود دارد و اجزایش متصل به یکدیگر نیستند، چسبیده به یکدیگر نیستند، گاهی اوقات خُلُل و فُرَج می‌گویند، پس «خَوَاء» یعنی «الْفُرْجَةُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ لَخُلُوِّ مَا بَيْنَهُمَا وَ خَوَطُ الدَّارِ تَخَوَا خَوَاءً فَهِيَ خَاوِيَةٌ إِذَا بَادَ أَهْلُهَا، اگر گفتند یک خانه‌ای «خَوَطُ أَى خَلَطُ» یعنی اهلش از این خانه گذاشتند رفتند. عرب به خانه خالی، می‌گوید: «خَوَاء»،

خَوَاء به معنای جوع و گرسنگی هم می‌آید چون وقتی بطن از غذا خالی است به آن «خَوَا الْبَطْن» می‌گویند.

در مجمع البیان «خاویه» را به معنای «خالیه» بیان کرده،^[17] یعنی «مَرَّةً عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَالِيَةٌ»، اگر خاویه به خالیه معنا شود اشکالش این است که با «عَلَى عُرُوشِهَا» سازگاری ندارد، لذا خود کلمه‌ی «عَلَى عُرُوشِهَا» دلالت دارد بر اینکه خاویه در اینجا مجرد خالی نیست در نتیجه قریه «خالیه» علی عروشها را باید «خَرِبْتُ»، یعنی خراب، معنا شود و در بعضی از تفاسیر از ابن عباس نقل شده که «خالیه» را به معنای «خرابه» هم بیان کرده اند.^[18]

3. «عروش»

«عَلَى عُرُوشِهَا»، در لغت مجمع البیان «عروش» را به «ابنیتها» معنا کرده می‌گوید: «قال أبو عبيدة هي الخيام» عروش همان خیمه‌هاست و «هي بيوت الاعراب»، یعنی چادرها، عرب در یک ده هم که زندگی می‌کردند همه چادر داشتند. «و قال غيره خاوية على عروشها أى بقيت حيطانها لا سقوف عليها» حیات‌هایش باقی مانده و سقف نیست. «و كل بناءٍ عرشٌ» یعنی عروش همان بناء است، «عریش مکّه» یعنی «ابنیتها»، «عریش البیت»، بیتی که بناهایش خیلی بلند است را عریش می‌گویند، عرب به تخت می‌گوید عرش، چرا؟ چون از زمین یک مقدار بالاتر هست. «عرش الرجل قوامٌ امره»، «عرش البیت سقفه»، حالا «عَلَى عُرُوشِهَا»، یعنی این قریه خراب است، سقفش همه ریخته، عروش آن ریخته، پس عروش به معنای سقف است.

آیا «اماته» در اینجا به معنای موت به معنای قبض روح یا به معنای موت سبات، یعنی بی‌هوش شدن است؟ نظیر قضیه‌ای است که درباره اصحاب کهف واقع شد، همان طور که اصحاب کهف سیصد و چند سال به خواب رفتند، این شخص هم به خواب رفته. بعضی از مفسرین همین احتمال دوم را اختیار کرده اند و برخی همانند مرحوم علامه طباطبائی احتمال اول را پذیرفته است یعنی مراد از اماته در آیه شریفه، همین مُردن معمولی است، ظهور اماته این است که قبض روح شده، یعنی خدا این آدم را قبض روح کرد «أَمَاتَهُ اللَّهُ»، «ثُمَّ بَعَثَهُ»، دو مرتبه او را زنده کرد. حال هر دو احتمال مورد بررسی قرار می‌دهیم تا مسئله روشن شود:

اماته به معنای بیهوشی از دیدگاه صاحب تفسیر المنار

مرحوم آقای طباطبائی می‌فرمایند: «ذكر بعض المفسرين أن المراد بالموت هو الحال المسمى عند الأطباء بالسبات»، بی‌هوش شدن، سبات چیست؟ «و هو أن يفقد الموجود الحي الحس و الشعور»، یک موجود زنده است اما حس ندارد، شعور هم ندارد، چیزی هم نمی‌فهمد، «مع بقاء أصل الحياة مدة من الزمان، أياماً أو شهوراً أو سنين، كما أنه الظاهر من قصة أصحاب الكهف و رقودهم ثلاثمائة و تسع سنين، ثم بعثهم عن الرقدة»

این بعض المفسرين که صاحب المنار باشد. در ادامه می‌گوید: «والذي وجد من موارد اتفاقه لا يزيد على سنين معدودة فسبات مائة سنة امرٌ غير مألوف و خارقٌ للعاده لكن القادر على توفى الانسان بالسبات زماناً كعدة سنين قادرٌ على القاء السبات مائة سنة»، همین اشکال که در ذهن می‌آید که خدا می‌خواهد یک معجزه‌ای اینجا نشان بدهد، همان خدایی که می‌تواند شخص بیهوش را بعد از دو سه سال، دوباره به هوش آورد، قادر است که بعد از صد سال هم به حال بیاورد اما صد سال، خارق العاده می‌شود.

«و لا يشترط عندنا في التسليم بما تواتر به النص من آيات الله تعالى و اخذها على ظاهرها إلا أن تكون من الممكنات دون المستهيلات»، یعنی فقط آنچه در نزد ما در پذیرفتن مطلبی که نص آیات قرآنی در آن متواتر است و حمل آن آیات بر معنای ظاهریش، شرط است. اینکه امری ممکن باشد و عقل، محالش نداند. «فقد احتج الله بهذا السبات و رجوع الحس و الشعور إليه ثانيا بعد سلبه مائة سنة على إمكان رجوع الحياة إلى الأموات بعد سلبها عنهم ألوفا من السنين» سپس می‌گوید خدای تبارک و تعالی دارد به این شخص می‌فرماید: همان طوری که من بعد از صد سال، حس و شعور را از تو گرفتم و دوباره به تو برگرداندم، این افرادی هم که اینجا مُرده اند بعد از دنیا همه‌شان را زنده می‌کنم. این خلاصه‌ای کلام ایشان بود.

نقد کلام صاحب تفسیر المنار توسط مرحوم علامه طباطبائی

مرحوم آقای طباطبائی در پاسخ می‌فرمایند: «ليت شعري كيف يصحّ الحكم بكون الاماته في الآية من قبيل السبات مع ظهور قوله فأماته الله في الموت معه»، ایشان می‌فرمایند: اشکال اول این است که «أَمَاتَهُ اللَّهُ» ظهور در مُردن طبیعی دارد، دون السبات، بعد می‌گویند «هل هو الاقياس فيما لم يقل بالقياس فيه أحدٌ و هو امر الدلالة»، اشکال دومی این است که شما قیاس کردید در چیزی که احادیث اصلاً در آن قیاس نکرده و آن چیست؟ «و هو امر الدلالة»، دلالت است. سنی‌ها در باب احکام می‌آیند قیاس می‌کنند که اگر او حرام است پس این هم حرام است اگر آن واجب است این هم واجب است، در باب احکام قیاسی داریم ولی در دلالت، یعنی اگر سیوت مائة سنة امکان داشته باشد در فرضی که عادی‌اش یکی دو سال بی‌هوشی است، پس احیای بعد از اماته در روز قیامت هم ممکن است، مراد از دلالت ظاهراً همین است که ایشان می‌خواهد بیان کند.^[9]

یک احتمال هم هست که بگوییم: ایشان دارد اینجا را به قضیه اصحاب کهف در دلالت به الفاظ، قیاس می‌کند. هر دو احتمال

در کلام ایشان است.

بیان کلام صاحب تفسیر المنار توسط حضرت استاد و نقد آن

صاحب تفسیر المنار می‌گوید: یک کسی به یک جایی نامه نوشته که یک زنی 5500 روز خواب بوده آیا این درست است یا درست نیست؟ بعد می‌گوید این نوم سبات، مدّت کمش طبیعی است ولی 5500 روز که خودش چندین سال می‌شود طبیعی نیست.

در ادامه، ایشان موت مربوط به آیه شریفه را، مثل قضیه‌ی اصحاب کهف قرار داده و گفته این شخص فاقد الحس و الادراک شده، نه اینکه قبض روح شده باشد.

زیرا ظاهر آیات قرآن تا زمانی مورد پذیرش است که امر ممکن باشد اما اگر از امور محال باشد نمی‌توان به ظاهر آن اخذ کرد و در اینجا نیز «اماته» ظهور در قبض روح دارد و محال است که در این دنیا کسی اماته شود و دوباره احیا گردد. لذا در ظهور اماته تصرف می‌کنیم و می‌گوییم مراد از این اماته، همان فقد الحس و الشعور است که خدا او را فاقد الحس و الشعور کرد، دو مرتبه حس و شعور را به آنها برگرداند.

بعضی از سنی‌های معاصر مثل وهب زحیلی که صاحب التفسیر المنیر است،^[10] تابعاً نعل بالنعل تفسیر المنار، مسئله‌ی نوم سبات را اختیار می‌کند.

در پاسخ به صاحب المنار می‌گوییم: اماته در دنیا را چه کسی گفته از محالات است. بلکه چنین مطلبی هم واقع شده، از معجزات حضرت عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) این بوده که احیاء موتی می‌کرده. پس در همین دنیا، توسط ولی خدا امکان دارد که دعا کند که این مُرده دوباره به آن خدا زنده شود. بلکه به حسب طبیعی نمی‌شود، به حسب طبیعی مُرده را نمی‌شود به دنیا برگرداند و کسی قدرت ندارد. ولی مُحال نیست، استحاله‌ی ذاتی و استحاله‌ی وقوعی ندارد. بلکه استحاله‌ی عادی دارد، عادتاً کسی نمی‌تواند این کار را انجام بدهد.

بنابراین در اینجا استحاله‌ی ذاتی وجود ندارد تا بخواهید بر اساس استحاله، از ظاهر آیه صرف نظر نمایید و بگویید قضیه‌ی «عزیر» و «حمار عزیر»، مثل مسئله «اصحاب کهف» است. در حالی که ظاهر آیه می‌گوید: «أَمَاتَهُ اللَّهُ»، نمی‌گوید خدا او را به خواب بُرد. بلکه او را اماته کرد و میراند، صد سال قبض روحش کرد. «ثُمَّ بَعَثَهُ»، دو مرتبه احیاءش کرد و روح را به او برگرداند و این امری محالی نیست تا از ظاهر آن صرف نظر شود.

ثانیاً: جواب عمده این است که «قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» بحث از احیا است، سبات که احیا نیست، سبات احیای بعد الموت نیست، سبات این است که این آدم زنده است، بیهوشش کردند، حالا یک مدت بیهوشی‌اش زیاد شود. این مسئله‌ی انجامد که امروز در زمانه‌ی ما مطرح است، حالا از جهت فقهی درست است یا نه؟ در انجامد هم این را نمی‌کشند، حس و شعور و درک را از او می‌گیرند و به این نحو نگه می‌دارند، ولی روح در بدنش موجود است. زیرا هیچ علمی نمی‌تواند قبض روح کند. پس احیاء در جایی صدق می‌کند که موتی محقق شده باشد و به فردی که سبات دارد، اطلاق موت نمی‌شود تا احیاء صدق نماید.

پس کلمه‌ی «أَمَاتَهُ» همانطور که مرحوم طباطبائی نیز فرمودند، ظهور در مُردن دارد، در نتیجه «ثُمَّ بَعَثَهُ» باید به «ثم احیاء»، معنا شود، یعنی او را دوباره خلق کرد، و اینکه بعضی از مفسرین مثل صاحب تفسیر المنار، کلمه‌ی «بَعَثَ» را به بازگرداندن

حس و شعور معنا کرده، صحیح نیست بلکه «بَعَثَ» به معنای دوباره خلق کردن است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «تجیثوا»

[2] □ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، ص: 210.

[3] □ «إلا أنها آحاد غير واجبة القبول» الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص: 378.

[4] □ بقره، 259.

[5] □ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». سورة بقره، 258.

[6] □ «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». بقره، 260.

[7] □ «و هي خاوية على عروشها أي خالية» مجمع البيان، ج2، ص: 640.

[8] □ و قيل خراب عن ابن عباس و الربيع و الضحاک و قيل ساقطة على أبنيتها و سقوفها كان السقوف سقطت و وقعت البنیان علیها» مجمع البيان، ج2، ص: 640.

[9] □ « قوله تعالى: فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، ظاهره توفيه بقبض روحه و إبقاؤه على هذا الحال مائة عام ثم إحياءه برد روحه إليه و قد ذكر بعض المفسرين: أن المراد بالموت هو الحال المسمى عند الأطباء بالسبات و هو أن يفقد الموجود الحي الحس و الشعور مع بقاء أصل الحياة مدة من الزمان، أياما أو شهورا أو سنين، كما أنه الظاهر من قصة أصحاب الكهف و رقودهم ثلاثمائة و تسع سنين ثم بعثهم عن الرقدة و احتجاجه تعالى به على البعث فالقصة تشبه القصة. قال: و الذي وجد من موارد اتفاقه لا يزيد على سنين معدودة فسبات مائة سنة أمر غير مألوف و خارق للعادة لكن القادر على توفي الإنسان بالسبات زمانا كعدة سنين قادر على إلقاء السبات مائة سنة، و لا يشترط عندنا في التسليم بما تواتر به النص من آيات الله تعالى و أخذها على ظاهرها إلا أن تكون من الممكنات دون المستحيلات، فقد احتج الله بهذا السبات و رجوع الحس و الشعور إليه ثانيا بعد سلبه مائة سنة على إمكان رجوع الحياة إلى الأموات بعد سلبها عنهم ألوفا من السنين، هذا ملخص ما ذكره و ليت شعري كيف يصح الحكم بكون الإماتة المذكورة في الآية من قبيل السبات من جهة كون قصة أصحاب الكهف من قبيل السبات «على تقدير تسليمه» بمجرد شبهة ما بين القصتين مع ظهور قوله تعالى: فَأَمَاتَهُ اللَّهُ، في الموت المعهود دون السبات الذي اختلقه للآية؟ و هل هو إلا قياس فيما لم يقل بالقياس فيه أحد، و هو أمر الدلالة؟ و إذا جاز أن يلقي الله على رجل سبات مائة سنة مع كونه خرقا للعادة فليجز له إماتته مائة سنة ثم إحياءه، فلا فرق عنده تعالى بين خارق و خارق إلا أن هذا القائل يرى إحياء الموتى في الدنيا محالا من غير دليل يدل عليه، و قد تأول لذلك أيضا قوله تعالى في ذيل الآية: وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا، و سيجيء التعرض له. و بالجملة دلالة قوله تعالى: فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ، من حيث ظهور اللفظ و بالنظر إلى قوله قبله: أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ، و قوله بعده: فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ و قوله: وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ، مما لا ريب فيه. » الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص: 361.

[10] □ «أَنِّي يُحْيِي كيف، و هو استبعاد منه للإحياء بعد الموت، و المراد بالإحياء هنا: العمارة بالبناء و السكان بَعْدَ مَوْتِهَا خرابها فَأَمَاتَهُ اللَّهُ أي جعله فاقدا للحس و الحركة و الإدراك بدون أن تفارق الروح البدن بتاتا، كما حدث لأهل الكهف ثُمَّ بَعَثَهُ أَرْسَلَهُ من بعثت الناقة: إذا أطلقتها من مكانها، و عبر بالبعث دون الإحياء إيذانا بأنه عاد كما كان أولا حيا عاقلا كامل المدارك. و يرى الأطباء أن من الناس من يبقى حيا زمنا طويلا، لكنه يكون فاقد الحس و الشعور، و هو المسمى لديهم بالسبات: و هو النوم المستغرق، و مرد كل ذلك إلى قدرة الله بالحفظ مائة سنة أو ثلاثمائة سنة أو أكثر أو أقل» التفسير المنير في العقيدة و الشريعة، ج3، ص: 32.

